

چیستی ملائکه از منظر عرفان

sadria63@gmail.com

حسین صدری / کارشناس ارشد عرفان اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

داود حسن‌زاده کریم‌آبادی / دانشجوی دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه باقرالعلوم

دریافت: ۱۳۹۳/۱۱/۰۹ - پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۲۴

چکیده

مراتب هستی نزد حکمای مسلمان، شامل عقول، مثال و ماده است. ملائکه با مأموریتی که از جانب حق تعالی دارند، در تمام مراتب هستی حاضرند و در هر موطنی با لباس همان مقام حضور پیدا می‌کنند. از این‌رو، برخی مجرد و برخی با ابدان سماوی هستند. این وسایط فیض و کارگزاران الهی، که در سراسر متون دینی توصیف شده‌اند، در اصناف و اوصاف متعددی، وظایف خود را بدون هیچ‌گونه جبری در نهایت اختیار و اراده انجام می‌دهند و بر اساس قابلیت‌ها و کمالاتی که دارند، به علم الهی آراسته شده و در مراتب هستی سکنا گزیده‌اند. از این‌رو، مدال «عباد مقرب»، «مسیح»، «معصوم» و مانند آن را بر گردن آویخته‌اند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کلیدواژه‌ها: چیستی ملائکه، اقسام ملائکه، عرفان، ابن عربی.

مقدمه

عرفان اسلامی طبق تفاسیری که از آیات، روایات و شهودات به دست آورده است، وجود اصیل و واقعی را از آن حق تعالی می‌داند و تمامی ماسوی الله شأنی از شئون و مظهر اسماء خداوند است. ملائکه نیز در این عالم، از این قاعده مستثنا نیستند و مظهري از مظاهر اسماء حق تعالی به شمار می‌روند علاوه بر آن، مسئولیت و جایگاه خاصی را عهده‌دار شده‌اند که در این مسئولیت، به عنوان عمال و کارگران الهی، علم، حیات، روزی و مانند آن (فیوضات الهی) را از منابع آنها به مراتب پایین انتقال می‌دهند. ملائکه بندگان مطیع خداوند هستند و اوامر الهی را به نحو احسن انجام می‌دهند و هر کدام در هر مرتبه‌ای از کمال که باشند، به همان اندازه، خداوند را بندگی و عبادت می‌کنند، مخلوقات هستند خستگی ناپذیر، و به تسبیح و تنزیه حق تعالی مشغول و در مجموع، می‌توان گفت: خارج از مدار رضای الهی حرکت نمی‌کنند. بنابراین، ملائکه همچون دیگر مخلوقات، مظهر و تجلی اسماء الهی هستند. بدین‌روی، می‌توان گفت: در نظامی که عرفان اسلامی ارائه می‌دهد، برتری و کمال هر مخلوقی بستگی به برخورداري بیشتر از اسماء دارد و همین امر سبب گردیده است میان ملائکه تفاضل باشد و برخی از ایشان (مانند مقربان) از ملائکه مادون خود (ملائکه سماوی و ارضی) و دیگر مخلوقات برتر باشند، البته به غیر از انسان کامل که به سبب جامعیتی که دارد، برتر از همه ملائکه و سایر مخلوقات الهی است.

جست‌وجو و تحقیق در همه ابعاد ملائکه و امور فوق طبیعت کاری بس دشوار و به عبارت دیگر، گاهی غیرممکن است. اما این مقاله به دنبال نگاهی اجمالی در توصیف ملائکه از منظر عرفان نظری است. که برخی از ویژگی‌ها، همچون مجرد یا مادیت ملائکه، نحوه اراده، علوم ملائکه، اصناف ملائکه، رابطه ایشان با اسماء الهی و وظایف ملائکه، موضوع بحث قرار می‌گیرد.

«ملائکه» در لغت و اصطلاح

در کتب لغت، متقدمان ماده اصلی آن را «أ ل ک» و «م ل ک» دانسته‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۴۰۹؛ جوهری، ۱۳۹۹ق، ج ۴، ص ۱۶۱۱). اما/بن منظور در *لسان العرب*، ماده «أ ل ک» را نیز می‌افزاید که پیش از او سابقه ندارد (ابن منظور، ۱۳۶۳، ج ۱۰، ص ۴۸۱). از این‌رو، لغویان پس از *لسان العرب* هر سه ریشه را ذکر می‌کنند.

بنابراین، «ملانکه» طبق آنچه در کتب لغت ذکر شده، دارای سه ریشه است: «ألك»، «لأک» و «مُلک». هر گاه از ماده و ریشه «ألك» و «لأک» باشد (به معنای رسالت) به حیث رسالی و پیغام رسانی ملانکه اشاره دارد، و هر گاه از ماده و ریش، «مُلک» باشد (به معنای شدت و قوت) قوای عالم بودن ملانکه را می فهماند. در کتب عرفانی، در ریشه یابی «ملک»، تأکید و اصرار بر ماده «الوکه» است و این ریشه را دقیق تر از باقی ذکر کرده اند (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۲۵۵). البته در برخی از عبارات، ریشه آن را از «مُلک» دانسته اند. لیکن در بیشتر جاها موارد ریشه اول یعنی «الوکه» را پذیرفته اند (ابن عربی، ۱۳۳۶، ص ۳۶). در هر صورت، تعریف «ملانکه» در اصطلاح عرفان، با نظر بر جایگاه هستی شناسانه و ماهیتی که دارند، ارائه شده است. / ابن عربی در تعریف «ملانکه» با اشاره به جایگاه برخی از ایشان می گوید:

(و منها) موجود مجرد عن المادّة و هی العقولُ المفارقة الروحانية القابلة للتشکیل و التصوير ذواتُ الرقائق النورية و هی المعبر عنها بالملائكة، و هی لا تحیز و لا تختصُّ بمكان دونَ مكان لذاتها، و لیس لها شکلٌ تختصُّ به و لا صورةٌ و إن كانت الصورةُ الّتی تظهرُ فیها متحيزةٌ... (همان، ص ۲۰).

عبدالغنی نابلسی ملانکه (ملانکه سماوی) را چنین تعریف می کند: «الملائكةُ و هی الأرواحُ المنفوخةُ فی الأجسامِ النوريةِ فوقَ الأجسامِ الناريةِ و الترابيةِ، و لهذا سَكَنتُ السَّمَاءِ» (نابلسی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۱۰). صدر المتألهین در کتاب مفاتیح الغیب می نویسد: «الملکُ عبارةٌ عن جوهرِ روحانی نورانی خَلَقَهُ اللهُ، شأنه إفاضةُ الخیر و إفاضةُ العلم و كشفُ الحَقِّ و الوعدُ بالمَعروفِ و قد سَخَرَهُ اللهُ لِذَلِكَ» (صدر المتألهین، ۱۳۶۳، ص ۱۵۴).

تجرد ملانکه

در تعاریفی که از برخی عرفا و اهل معرفت درباره ملانکه ذکر گردید، تعبیری همچون «موجود مجرد» عن المادّة، «الأرواحُ المنفوخةُ فی الأجسامِ النوريةِ»، «جوهر روحانی نورانی» مطرح شده بود. این تعبیر فهم درست کسانی را که با برخی از مقدمات و اصطلاحات آشنا نیستند، از تعریف «ملک» دشوار می کند. از این رو، پیش از تحلیل ماهیت ملانکه، تذکر چند نکته لازم است:

اول. یکی از موضوعات اختلافی میان مشائیان و طبعیان با عرفا در عنصریت «افلاک» است. مشائیان مادون فلک قمر را متشکل از چهار عنصر می دانند و در سایر افلاک، به عنصر پنجم (عنصر اثری) قایلند. لیکن عرفا عنصر پنجم را نمی پذیرند و معتقدند: در سماوات و افلاک نیز جهت عنصری

وجود دارد؛ یعنی همه از چهار عنصر تشکیل شده‌اند (داوود قیصری، ۱۳۸۳، ص ۸۴۸؛ فناری، ۱۳۸۴، ص ۱۲؛ صدرالمآلهین، ۱۳۷۸، ص ۱۶۷).

دوم. عارفان طبیعت را دو قسم می‌کنند: ۱. طبیعت عنصری؛ ۲. طبیعت غیر عنصری (طبیعت رحمانی). طبیعت عنصری - چنان‌که ذکر شد - در سماوات وجود دارد و همان نیز اگر در مادون فلک قمر باشد «طبیعت سفلی» و اگر در مافوق فلک قمر باشد «طبیعت علوی» نامیده می‌شود. اما بالاتر از سماوات و افلاک، طبیعت غیر عنصری است (همان، ص ۸۴۶).

سوم. ادله و شواهد عرفا بر عنصریت افلاک عبارت است از:

۱. وجود غبار بسیار ریز و دخان در سماوات «ثُمَّ اسْتَوَىٰ اِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ» (فصلت: ۱۱)؛
۲. اختصاص ملائکه در سماوات که حاکی از طبیعت دوگانه و متضاد است «مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ» (ص: ۶۹)؛

۳. توصیف به احتراق؛

۴. قابلیت خرق و التیام.

این شواهد همگی از وجود طبیعت و جهت عنصری در افلاک و آسمان هفت‌گانه حکایت می‌کند (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۶۵۰).

چهارم. ملائکه با توجه به ماهیتی که دارند، در دو دسته قرار می‌گیرند.

۱. کروبیان (ملائکه مهممه، عقل اول، نفس کلیه و ملائکه در عرش و کرسی)؛ این دسته هیچ‌گونه تعلقی به اجسام عنصری ندارند.

۲. ملکوتیان.

اهل ملکوت دو دسته‌اند:

دسته اول، اهل ملکوت اعلی؛ ملائکه‌ای که دارای اجسام سماوی‌اند (ملائکه‌ای که ساکن در آسمان هفت‌گانه‌اند و هر کدام مدبر آسمان خاصی هستند).

دسته دوم اهل ملکوت أسفل (ملائکه ارضی).

تحلیل ماهیت ملائکه

ملائکه به سبب مراتب و شئون متعدد که دارند، از ماهیتی یکسان برخوردار نیستند و جایگاه هستی‌شناسانه ملائکه در تحلیل ماهیت آنان دخیل است. بنابراین، نمی‌توان مطلق ملائکه را دارای ماهیتی یکسان دانست. از این‌رو، ماهیت ملائکه را در سه دسته مذکور بررسی می‌کنیم.

الف. ملائکه کرویین (فوق سماوی): این دسته از ملائکه که شامل ملائکه مهیمین، عقل اول، نفس کلیه و ملائکه در عرش و کرسی می‌شوند به سبب آنکه خارج از طبیعت عنصری هستند، در جایگاهی بالاتر قرار گرفته و از طبیعت عنصری تشکیل نشده‌اند و در واقع، طبیعتی غیر عنصری دارند. بنابراین، ملائکه کرویین به هیچ بدنی تعلق ندارند و شاید بتوان گفت: توجه به این دسته از ملائکه و عدم برخورداری از اجسام لطیف و عنصری در آنان، از اموری بوده که برای غیر اهل معرفت (مانند متکلمان) مغفول مانده است.

«و أما فوق العناصر و ما تولد عنها، من صور الطبيعة) أی: الصور التي فوق السموات، هي صور الأرواح. أی: الملائكة العلوية التي للعرش و الكرسی و ما فوقها من العقول و النفوس المجردة (قیصری، ۱۳۸۳، ص ۸۷۹).

ب. ملائکه سماوی (ملکوت اعلا): طبق این مبنا، که ملائکه در هر آسمانی از جنس همان آسمان خواهند بود، باید گفت: ملائکه سماوی دارای نفس ناطقه و جسم فلکی (جسم سماوی) هستند؛ یعنی از دو بُعد تشکیل شده‌اند: یکی نفس ناطقه و دیگری جسم لطیف (طبیعت عنصری). قیصری با استناد به اقوال حکما و اشراقیان، ملائکه سماوی را متشکل از دو جهت، یعنی طبیعت نوری عنصری و جهت عقلانی می‌داند: «(و أما أرواح السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَأَعْيَانُهَا فَهِيَ عُنْصُرِيَّةٌ، فَإِنَّهَا مِنْ دُخَانِ الْعَنَاصِرِ الْمُتَوَلَّدِ عَنْهَا) و إليه ذهب الحكماء الإسلاميون و المحققون أصحاب الذوق و الشهود و كثير من الحكماء الإشرافيين». بنابراین، فرشتگان آسمانی دارای نفوس ناطقه‌ای هستند که به بدن فلکی (اجسام لطیف) تعلق یافته است (همان).

ج. ملائکه ارضی (ملکوت اسفل): این دسته از ملائکه همچون ملائکه سماوی دارای طبیعت عنصری هستند و به اجسام عنصری تعلق داشته، و نفوس منطبعه دارند (همان، ص ۹۸۰؛ صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۳۳۹). بنابراین، ملائکه ارضی نیز مانند ملائکه سماوی نفوس ناطق دارند لیکن به ابدان و اجسام غیرفلکی تعلق یافته‌اند.

بنابراین، همه ملائکه دارای طبیعت‌اند. در ملائکه سماوی، طبیعت عنصری است، اما در ملائکه فوق سماوی، طبیعت غیر عنصری است. طبیعت داشتن تمامی ملائکه به این سبب است که همگی در طبیعت کلی هستند و دارای صورت می‌باشند. لازم به ذکر است که دو نوع صورت وجود دارد: الف. صورت جسمی عنصری؛ ب. صورت جسمی نوری. ملائکه سماوی دارای صورت جسمی عنصری و ملائکه مافوق سماوی دارای صورت جسمی نوری هستند.

توضیح آنکه «جسم نوری» اولین مظهر الهی است که از نور ذاتی حق تعالی تجلی می‌یابد: «الله نورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» (نور: ۳۵)؛ و مراد از جسم نوری در واقع، همان طبیعت غیر عنصری، و حقیقت اجسام در عالم مثال و ماده است.

الصُّورَةُ وَ هِيَ تَقْسِمُ قَسْمَيْنِ: صُورَةٌ جَسْمِيَّةٌ عُنْصُرِيَّةٌ تَتَضَمَّنُ صُورَةَ جَسَدِيَّةً خَيَالِيَّةً وَ الْقَسْمُ الْآخِرُ صُورَةٌ جَسْمِيَّةٌ، فَلْتَبْتَدِي بِالْجِسْمِ الثُّورِي، فَتَقُولُ: إِنَّ أَوَّلَ جِسْمٍ خَلَقَهُ اللَّهُ أَجْسَامُ أَرْوَاحِ الْمَلَائِكَةِ الْمُهَيَّمَةِ فِي جَلَالِ اللَّهِ، وَ مِنْهُمْ الْعَقْلُ الْأَوَّلُ وَ النَّفْسُ الْكَلِيَّةُ. وَ لَهَا انْتَهَتْ الْأَجْسَامُ النَّوْرِيَّةُ الْمَخْلُوقَةُ مِنْ نُورِ الْجَلَالِ... وَ كُلُّ مَلَكٍ خُلِقَ بَعْدَ هَؤُلَاءِ، فَدَاخِلُونَ تَحْتَ حُكْمِ الطَّبِيعَةِ، فَهُمْ مِنْ جِنْسِ أَفْلَاكِهَا الَّتِي خُلِقُوا مِنْهَا وَ هُمْ عَمَارُهَا (ابن عربی، بی تا، ج ۱، ص ۱۴۸).

صدرالمتألهین نیز با پذیرش جسم نوری و عنصری، در بیان ماهیت ملائکه، می‌گوید: ملائکه موجوداتی با جواهر تجردی هستند که در برخی از آنها - ملائکه کرویین - تجرد عقلی محض وجود دارد. از این رو، هیچ‌گونه تعلقی ندارند (اعم از تعلق استکمالی و حلولی)، و در برخی دیگر، مانند ملائکه سماوی و ارضی، تجرد برزخی وجود دارد. این دسته از ملائکه، که «مدبرات امرأ» خوانده می‌شوند، به سبب رسالتی که دارند و امر الهی را به زمین می‌آورند، جهت عقلی و ارتباطی دارند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۳۳۹؛ همو، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۰۴؛ اکبرآبادی، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۸۶۵).

مباحث مطرح شده سبب گردید تا معرفتی هرچند اجمالی از ماهیت ملائکه حاصل شود، و طبق اصول و مبانی مذکور، جایی برای بحث از مادیت ملائکه باقی نمی‌ماند. اما ممکن است برخی در تأیید مادیت ملائکه به متون دینی تمسک جویند؛ چراکه گاهی آثار و نشانه‌های مادی در ملائکه گزارش می‌شود. از جمله انتساب اجنحه به ملائکه در سوره مبارکه فاطر: «الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» (فاطر: ۱). آیا می‌توان با تمسک به وجود اجنحه در ملائکه، جهت مادی ملائکه را اثبات کرد؟ اگر پاسخ منفی است باید تبیین شود که مراد از اجنحه ملائکه چیست؟

اجنحه در ملائکه

عرفا پس از اثبات مبنای خویش در مراتب ملائکه و نفی مادیت از ایشان، در مقام پاسخ به این‌گونه اوصاف، از روش تفسیری خاصی استفاده می‌کنند؛ روشی که مبتنی بر ظهورگیری و کشف روح معانی در الفاظ است؛ بدین معنا که درباره اجنحه ملائکه، به دنبال روح معنای اجنحه رفته و حقیقت این لفظ را، که با پیراستن لوازم مادی آن به دست می‌آید، در موجودات غیر مادی مانند ملائکه به اثبات می‌رسانند.

اجنحه در پرندگان ابزاری برای پرواز و صعود آنان است. اما در خصوص ملائکه، می‌توان روح معنای اجنحه را که عبارت از قوای سبب انتقال است، به اثبات رساند. بنابراین، عرفا در تفسیر باطنی از اجنحه ملائکه، معتقدند: اجنحه ملائکه در کارایی، همچون اجنحه پرندگان عمل می‌کند، بدون اینکه حق تعالی بخواهد دقیقاً شبیه این بال (بال مادی) را در ملائکه بیان کند. از این رو، در تفسیر آن، سخن از قوای روحانی به میان آورده است و تعداد اجنحه را به تعداد قوای روحانی در هر ملک می‌دانند؛ یعنی قوه‌ای که به سبب آن ملائکه می‌تواند به مادون خود نزول کند (ر.ک: شعرانی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۰۴؛ طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۷؛ ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۴؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۸، ص ۳۶۴). تعدد اجنحه به معنای تعدد کارهای ملک است. بنابراین، ملکی که چند بال دارد، قادر است چند کار را به عهده بگیرد.

در تفسیری روشن‌تر، از اجنحه و تعدد آن در برخی از ملائکه و اینکه به چه قوایی اشاره می‌کند، فرغانی می‌نویسد:

قوله تعالی «رُسُلًا اُولٰٓئِ اُجْنَحَةٍ...» (فاطر: ۱) الاية فَاِنَّ كُلَّ وَاٰحِدٍ مِنْهُمْ لَهٗ قُوَّتَانِ يَطِيْرُ بِهَمَا فِي فِضَاءِ اَمْرِ الْحَقِّ وَ قُرْبِهٖ سَبْحَانَهٗ: اِحداهما قُوَّةٌ عِلْمِيَّةٌ اُخَذَهٗ مِنْ مَوْجِدِهٖ تَعَالٰی، وَ الثَّانِيَةُ قُوَّةٌ عَمَلِيَّةٌ عَامِلَةٌ بِمَوْجِبِ ذٰلِكَ الْعِلْمِ - تَخَلُّقًا لِنَفْسِهٖ - فَعَبَّرَ عَنْ هَاتَيْنِ الْقُوَّتَيْنِ بِالْجَنَاحَيْنِ، وَ رَبَّمَا يَزِيْدُ اللهُ تَعَالٰی لِبَعْضِهِمْ جَنَاحًا ثَلَاثًا، هُوَ تَعْلِيْمٌ غَيْرِهٖ مَا عَلَّمَهٗ، كَمَا قَالَ تَعَالٰی: «عَلَّمَهُ شَدِيْدُ الْقُوَّةِ» (نجم: ۵)، وَ لِبَعْضِهِمْ رَابِعًا، هُوَ الْعَمَلُ لَغَيْرِهٖ بِاِذْنِ رَبِّهٖ، كَمَا قَالَ: «يَسْتَعْفِرُوْنَ لِمَنْ فِي الْاَرْضِ» (شورى: ۵). فهذه الأربعة كليات قواهم و اجنحتهم، و اما جزئياتها المرادة بقوله: «يَزِيْدُ فِي الْخُلُقِ مَا يَشَاءُ» (فاطر: ۱) فغير محصورة (فرغانی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۷۸).

ابن عربی در تبیین عروج و نزول ملائکه توسط این قوا و اجنحه، می‌گوید: همه عالم تجلی و مظهر خداست و ملائکه در این عالم، همه مخلوقات را حقانی می‌بینند و (حق تعالی دارای علو مطلق است، خواه در سفلیات تجلی کرده باشد و خواه در علویات). با این حساب، ملائکه در هنگام نزول و عروج خود، در واقع از مظهري به سوی مظهري دیگر منتقل می‌شوند، طوری که نزول ملائکه به عالم ماده در واقع، رفتن به سوی حق تعالی است، و عروج ایشان به معنای رجوع پس از تنزل است و هنگامی که ملائکه از نزد ما به بالا برمی‌گردند «عروج» (نسبت به ما) صدق می‌کند، و این عروج به معنای صعود و ارتقا از مقام منصوب آن ملک نخواهد بود (ر.ک: ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۴؛ شعرانی، ۱۴۱۸ق، ص ۴۰۴).

بنابراین، مشخص گردید که اولاً، توصیف ملائکه به «اجنحه» دلیل بر وجود اجنحه و بال‌های مادی (همچون پرندگان) نیست. ثانیاً، نزول در هر ملک به معنای رفتن از یک مظهر به مظهر دیگر است. ثالثاً، «صعود» به معنای برگشتن به مقام و جایگاه مختص آن ملک است.

اراده ملائکه

جمیع ملائکه، همانند جن و انس، دارای اختیار و اراده هستند و هر عملی را که مکلف و مأمور به انجام آن می‌گردند بدون اکراه و اجبار و با انتخاب صورت می‌پذیرد. البته می‌توان اصل ارادی بودن افعال ملائکه را با آیه کریمه قرآنی، که ایشان را متصف به عصمت کرده، و از آنان تجلیل می‌کند، به خوبی اثبات کرد؛ زیرا عصمت بدون اراده، فعلی قابل تقدیر و ستایش نیست: «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (تحریم: ۶). آیه مبارکه دلالت بر چند چیز دارد:

اول. ملائکه مطیع اوامر الهی هستند و از آنان هیچ‌گونه خطا و معصیتی سر نمی‌زند.
دوم. ملائکه نیز مانند انسان‌ها و جنیان مکلف هستند، و تکلیف در جایی معنا دارد که اختیار و اراده وجود داشته باشد.

سوم. در آیات و روایات، تکلیف ملائکه مختص به زمان قیامت نشده است، همچنان که فخر رازی چنین پنداشته (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۳۰، ص ۵۷۲) و تکلیف ملائکه در این دنیا نفی نشده است.

بنابراین، اصل اراده قابل اثبات است، اما نحوه اراده در ملائکه به چه نحوی خواهد بود؟
عَلَمَه طباطبائی در تفسیر المیزان، می‌گوید: تکالیف میان ملائکه از نوع تکالیف میان انسان‌ها نیست؛ زیرا تکالیف میان انسان‌ها از نوع «تکالیف تشریحی» و تکالیف میان ملائکه از نوع «تکالیف تکوینی» است. مرحوم عَلَمَه در توضیح «تکالیف تکوینی» می‌گوید: تکلیف ملائکه از سنخ تکلیف معهود در مجتمع بشری ما نیست؛ زیرا در بین ما انسان‌های اجتماعی تکلیف عبارت است از، اینکه مکلف اراده خود را متعلق به فعل مکلفان کند، و این تعلق تکلیف امری اعتباری است که به دنبال آن ثواب و عقاب می‌آید. اگر مکلف دارای اختیار باشد، و مطابق اراده مکلف انجام دهد، مستحق پاداش می‌شود، وگرنه عقاب می‌گردد، و در چنین ظرفی (اجتماع) اطاعت و معصیت قابل تصور است؛ چراکه ممکن است مکلف فعل مطلوب

اراده مکلف را ترک کند یا انجام دهد. اما در غیر ظرف اجتماع، مانند ملائکه، که زندگی اجتماعی ندارند، (و اعتبار در آن راه ندارد) اطاعت و معصیت وجود ندارد. پس «تکلیف» معنای دیگری خواهد داشت. ملائکه از مخلوقات خدایند، دارای ذوات طاهر و نوری هستند و اراده نمی‌کنند، مگر آنچه را خدا اراده کرده باشد، و انجام نمی‌دهند، مگر آنچه او مأمورشان کرده باشد؛ چنان که حق تعالی می‌فرماید: «بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ» (انبیاء: ۲۶-۲۷). در حقیقت، ملائکه مکلف به تکالیف تکوینی‌اند (نه تشریعی)، و تکالیف تکوینی‌شان هم به سبب اختلافی که در درجات آنان است متفاوت خواهد بود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۳۳۴-۳۳۵).

ابن عربی اراده در ملائکه را «اراده الهی»، و در جن و انس را «اراده طبیعی» معرفی می‌کند؛ بدین معنا که اراده حیوانی ترکیبی از شهوات و عقل (علم به حق تعالی) است، در حالی که ملائکه فاقد شهوات و امیال طبیعی هستند. به نظر می‌رسد، طبیعتی که از اراده ملائکه در اینجا نفی شده، تمایلات این‌سویی است؛ تمایلاتی که برخاسته از شهوات و تعلقات دنیایی است. اراده در ملائکه یک‌سویه است و آمیخته با شهوات نیست و هر چه را خداوند بخواهد انجام می‌دهند.

و أمّا الحيوان ففطره الله على العلم به تعالى و نطقه بتسبيحه، و جعل له شهوة لم تكن لغيره من المخلوقات ممن تقدم ذكره آنفاً، و فطر الملائكة على المعرفة و الإرادة لا الشهوة و أمرهم و أخير أنهم لا يعصونه لما خلق لهم من الإرادة و لولا الإرادة ما أثنى عليهم بأنهم لا يعصونه و يقولون ما يؤمرون، و فطر الجن و الإنس على المعرفة و الشهوة و هو تعلق خاص في الإرادة لأن الشهوة إرادة طبيعية، فليس للإنس و الجن إرادة إلهية كما للملائكة بل إرادة طبيعية تسمى شهوة... (ابن عربی، بی تا، ج ۳، ص ۴۸۹).

به تعبیری که صدرالمتألهین از نحوه اراده ملائکه دارد، اراده در آنان به نحو اضطراری، جبلی است و دقیقاً هر چه مراد خداوند باشد، اراده کرده و انجام می‌دهند. تبیین نحوه اراده و اطاعت‌پذیری ملائکه، به رابطه نفس و قوای آن تشبیه شده است. همان‌گونه که به محض اراده نفس، قوای نفسانی تخطی نکرده، و اوامر آن را به اجرا درمی‌آورند، ملائکه نیز مطیع محض حق تعالی هستند (صدرالمتألهین، ۱۳۶۰، ص ۱۵۱؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۳۱۴؛ همو، ۱۳۵۴، ص ۲۱۷). البته اراده در ملائکه، با قوای نفس انسان در دو جهت تفاوت دارد:

۱. ملائکه به آنچه انجام می‌دهند علم دارند، برخلاف قوای نفس که از روی علم کاری را انجام نمی‌دهند.

۲. ملائکه (در اطاعت اوامر) هیچ‌گاه خسته و درمانده نمی‌شوند، برخلاف قوای انسان‌ها (صدرالمتألهین، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۵۳۶-۵۳۷).

علوم ملائکه

در متون عرفانی، ملائکه متصف به «علماء بالله» شده‌اند و همگی از سرچشمه واحد (حق تعالی) به نحو فطری از علوم حقانی سیراب می‌شوند و از هرگونه تفکر و استدلال آوری بی‌نیازند. «أما علومُ الملائكة و ماعدا النفوسِ الناطقةِ المدبرةِ لهذه الهياكلِ الإنسانيةِ و الهياكلِ الإنسانيةِ فكُلُّهم علماءُ باللهِ بالفطرة لا عن تفكيرٍ و لا استدلالٍ» (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۰۲؛ ر.ک: صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۵۶).

ملائکه همانند انسان‌ها نیاز به تعلیم و تعلم عادی ندارند، اما مسئله قابل توجه آن است که علوم در ایشان قابلیت ازدیاد دارد؛ یعنی با وجود اینکه دارای علوم فطری و خدادادی هستند، ولی قابلیت افزایش علم در برخی از ایشان وجود دارد. ابن عربی به قابلیت افزایش علم (در برخی ملائکه) اشاره کرده، می‌گوید: البته افزوده شدن علم سبب ارتقای مقام و جایگاه نمی‌شود. فإِنَّ الملائكةَ ما لها كسبٌ بل هي مخلوقةٌ في مقاماتها لا تتعداها فلا تكتسبُ مقاماً و إن زادتْ علوماً و لكن ليسَ عن فكرٍ و استدلالٍ؛ لأنْ نشأتهم لا تعطى ذلك مثل ما تعطيه نشأة الإنسان... (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۵۳-۵۴؛ ج ۲، ص ۳۵۰؛ ج ۳، ص ۴۳؛ ج ۳، ص ۱۸۴؛ ج ۱، ص ۲۹۶؛ جیلی، ۲۰۰۴، ص ۱۳۳؛ فناری، ۱۳۸۴، ص ۴۹۷).

ملائکه کسب ندارند (چیزی مازاد بر آنچه دارند کسب نمی‌کنند و در آنها افزوده نمی‌شود)، بلکه مخلوق در مقام و جایگاه خودشان هستند و از آن تجاوز نمی‌کنند و مقامی را کسب نمی‌نمایند، هرچند علم آنها می‌تواند زیاد گردد و این زیادت علم از روی فکر و استدلال نیست؛ زیرا نشئه ملائکه مانند نشئه انسان این اعطا (و قابلیت) را ندارد.

البته علم در همه آنها به طور یکسان و علی‌السویه نیست، و با توجه به وظایف و جایگاه ایشان در نظام هستی، قابل تغییر است و در نتیجه، برخی از برخی دیگر اعلم هستند. مثلاً، ملائکه کروبین و عالین (غیر ملائکه مهمین که فقط به خداوند علم دارند)، اولاً به سبب رسالتی که در تسطیر و تدبیر عالم مادون دارند و ثانیاً، قرب و منزلتی که به مقام اسماء و اعیان ثابته (تعین ثانی) دارند، علوم کامل و جامع‌تری نسبت به ملائکه سماوی و ارضی دارند. بنابراین - برای مثال - علم در جبرئیل قابل مقایسه با ملائکه مادون و مطاع او نخواهد بود.

أصناف ملائکه

در بیان اقسام ملائکه، در کتب عرفانی نکات فراوانی وجود دارد که در هر کدام مقسم خاصی لحاظ گردیده است. تقسیم‌ها گاهی ناظر به تمامی ملائکه در نظام هستی است و گاهی فقط یک صنف خاص به اقسام گوناگون تقسیم شده است.

در تقسیم اولیه و مشهور، که مقسم مطلق ملائکه است، تمامی ملائکه در یکی از سه دسته ذیل قرار می‌گیرند:

۱. الملائكة المهيمه؛

۲. الملائكة المسخرة؛

۳. الملائكة المدبرة (ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۲۵۰).

همچنین در تقسیم دیگری، ملائکه در یکی از این اقسام چهارگانه قرار می‌گیرند:

۱. الملائكة المهيمه: العقل و القلم، ملائكة العرش، ملائكة الكرسي؛

۲. الملائكة الداخولون تحت حكم الطبيعة؛

۳. الملائكة العناصر؛

۴. الملائكة المخلوقون من اعمال العباد و انفسهم (همان، ج ۱، ص ۱۴۸).

عبدالرحمان جامی، ملائکه را در دو دسته ذیل تعریف می‌کند:

۱. کروبیان: هیچ‌گونه تعلق به اجسام ندارند، و به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. مهیمه؛

ب. وسایط فیض (در صف اول این دسته، روح اعظم است، و در صف آخر، روح القدس؛ یعنی

جبرئیل حضور دارد).

۲. روحانیان: در عین آنکه مجرد عقلانی دارند؛ تعلق به بدن و اجسام دارند و دو دسته‌اند:

الف. اهل ملکوت اعلا (ملائكة سماوات)

ب. اهل ملکوت اسفل (ملائكة ارضی) (جامی، ۱۳۷۰، ص ۴۹-۵۱).

امام خمینی رحمته الله اصناف ملائکه را مطابق عقل و نقل، از قرار زیر می‌داند و می‌فرماید:

موجودات ملکوتی بر دو قسم هستند: ۱. آنان که به عالم اجسام تعلق ندارند، نه تعلق حولی و

نه تعلق تدبیری؛

۳. آنان که تعلق حولی یا تدبیری دارند.

طایفه اول دو قسم‌اند: قسم اول ملائکه مهیمه؛ قسم دوم آنان که وسایط رحمت هستند. این طایفه «اهل جبروت» نامیده می‌شوند. طایفه دوم مدبرات هستند که دارای مراتب کثیره در سماوات و ارض می‌باشند (موسوی خمینی، ۱۳۷۰، ص ۳۳۸-۳۴۰).

تقسیم بندی‌های دیگری هم ذکر شده است که به برخی از آنان اشاره می‌گردد؛ مانند الملائکه المقربون (المقدسون)؛ الملائکه غیرالمقربین (المسبحون) که ملائکه سماویه و ارضیه هستند؛ ملائکه عالین (مخلوق از نور)، ملائکه غیرعالین (مخلوق از عناصر) (جیلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۹۳)؛ ملائکه جبروتی و ملکوتی (ترکه، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۹۰-۹۱)؛ ملائکه علوی روحی (المهیمین)؛ سفلی طبیعی عنصری (المسخرّون)؛ مثالی نورانی (المولّده من الاعمال و الاقوال و الانفاس) (ابن عربی، ۱۳۳۶ق، ص ۳۶؛ جندی، ۱۴۲۳ق، ص ۱۵۹)؛ ملائکه حامله عرش؛ ملائکه حافین حول العرش؛ جبرئیل؛ میکائیل؛ ملائکه بهشت؛ ملائکه دوزخ؛ کارگزاران انسان‌ها، کاتبان اعمال؛ و کارگزاران این عالم (صدرالمتألهین، ۱۳۶۳، ص ۳۴۷-۳۴۸).

اصناف و اقسامی که برای ملائکه ذکر شد مطابق ملاحظات خاصی بود که هر کدام با نظر به آنها بیان شده بود؛ مثلاً؛ تعلق یا عدم تعلق به اجسام (مانند تقسیم ملائکه که در کلام جامی آمده بود)؛ وظایف ملائکه؛ جایگاه هستی‌شناسانه و مانند آن ملاک و معیار در ذکر اصناف بود. از این‌رو، هریک از ملاک‌ها می‌تواند سبب شود ملائکه در دسته‌بندی خاصی قرار گیرند.

همان‌گونه که اشاره شد، در کتاب‌های عرفانی، تقسماتی ناظر به صنف خاصی از ملائکه وجود دارد که بر مطلق ملائکه دلالت نمی‌کند، بلکه انواع یا اقسامی از یک صنف را شامل می‌شود. برخی از این تقسیمات عبارت است از:

۱. الصفات التالیات: القائمت، القاعدات، الراکعات، الساجدات؛

۲. الارواح المطهرات المعتكفات؛

۳. المسخرات و الوکلاء: الزاجرات، المرسلات، الملقیات، المقسمات، الناشرات، النازعات، السابحات، السابقات و المدبرات (ابن عربی، بی‌تا، ج ۳، ص ۴۴۵-۴۴۶)؛ ملائکه العرش، ملائکه الكرسی، و ملائکه الاطلس (همان، ج ۳، ص ۴۴۳)؛ ملائکه النار، ملائکه الماء، ملائکه الهواء، و ملائکه الارض (همان، ج ۳، ص ۴۴۳)؛ ملائکه الرحمة (ملائکه النعیم) و ملائکه العذاب (ملائکه القهر) (همان، ج ۳، ص ۷۵؛ ج ۳، ص ۴۰)؛ ملائکه العرش، ملائکه الكرسی، و ملائکه الاطلس (همان، ج ۳، ص ۴۳).

محبی‌الدین بن عربی ترتیب ملائکه از اعلا به اسفل را چنین ذکر می‌کند:
اول. ملائکه مهیمه (تسییح گوی دایمی است).

دوم. نون (دایم معتکف در آستان علم حق تعالی و به‌عنوان مظهر علم الهی است).
سوم. قلم (مظهر قدرت الهی و به‌عنوان کاتب است).

چهارم. لوح (همه آنچه خداوند دربارهٔ خلق خود تا قیامت اراده کرده، در لوح، مکتوب است).
پنجم. ملائکه الولاة «مدبره» (دوازده والی هستند که مقر آنان در فلک‌الاقصی قرار دارد و هرکدام دارای هفت نائب - نواب و نقباء - در سماوات سبع هستند).

ششم. ملائکه مسخره (تحت امر دوازده ملک والی هستند و به امور مؤمنان و خلق الهی مانند استغفار، انزال باران، رزق، و امداد می‌پردازند) (همان، ج ۱، ص ۲۹۴-۲۹۶؛ رک: آملی، ۱۳۶۷، ص ۲۸۹-۲۹۰).
هر کدام از این اصناف ملائکه در هر دسته و مرتبه‌ای که باشند در همان مرتبهٔ خود باقی می‌مانند (هرچند در کمیت و کیفیت عبادت، تسییح و فرمان‌برداری فوق‌العاده هستند) و در هیچ ملکی ارتقای رتبه وجود ندارد: «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ» (اعراف: ۱۶۴).

ملائکه و اسماء الهی

هستی‌شناسی عرفانی نظامی متشکل از اسماء و مظاهر اسماء (اعیان ثابته) است. اسماء الهی (به‌عنوان علم الهی) عالم و تعینات خلقی را ایجاد می‌کنند. اسماء در مرتبهٔ تعیین ثانی و با ظهور نفس رحمانی، پا به عرصه خلق می‌گذارند، و از اینجاست که عوالم خلقی ظهور و بروز می‌کنند. اعتقاد به این نظام آفرینش سبب گردیده است تا عرفا با حفظ تمایز احاطی میان حق و خلق، معتقد به عینیت حق و خلق باشند و حق تعالی (اسماء) را در دل همهٔ اشیا بیابند. زیرا که مخلوقات الهی در واقع، تجلی‌گاه اسماء الهی هستند. عرفان اسلامی ملاک و معیار در تمایز میان اشیا را در مظهریت اسماء دنبال می‌کند؛ بدین معنا که تفاوت میان دو شیء را در مظهریت دو اسم مختلف بیان می‌کند.

با شناخت و اطلاع از اینکه ملائکه مظاهر کدامین اسماء الهی هستند، می‌توان به وظیفه و جایگاه ملائکه بهتر دست یافت. همچنین می‌توان راز برتری انسان کامل بر ملائکه را در مظهریت همهٔ اسماء (و به بیان بهتر، جامعیت اسماء) یافت زیرا که عدم جامعیت اسماء در ملائکه سبب گردید تا به‌عنوان خلیفهٔ الله قرار نگیرند و سر به تسلیم امر الهی به سجده و خدمت انسان‌ها خم

کنند. مظهریت اسماء در برخی از رؤوس ملائکه بررسی خواهد شد. البته برخی از اسماء بر ملائکه تعلق نمی‌گیرد و آنان هیچ‌گاه از این اسامی بهره‌ای نمی‌برند؛ اسمائی همچون غفار، تواب، ستار و عفو به سبب آنکه آنها دایم مطیع امر الهی هستند و هیچ‌گاه خطا و عصیانی را مرتکب نمی‌شوند، بر ملائکه تعلق نمی‌گیرد (الارتباط بجمیع احکام الاسماء- تعلقاً أو تخلقاً- و لیس لهم من التعلق بالتواب و العفو و الغفور و امثال ذلك نصیب) (ر.ک: فناری، ۱۳۸۴، ص ۴۹۴). البته برخی معتقدند: این اسماء در ملائکه قبل از جریان خلقت حضرت آدم وجود داشته است.

(أنَّ الإسم الغفور و العفو و التواب و نحوها من الاسماء كانت للملائكة قبل آدم أيضا، لأنَّ القصور فی التسیب ببعض الاسماء دون بعض غیر لائق باللّه تعالی، فهو معصية مغفورة معفو عنها و صاحبها معترف بقصوره عن ادراك حقيقة التسیب، فهو تائب...) (نابلسی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۷۳).
عقل اول. مظهر اسماء ذاتی ثبوتی (جمالی) است و به سبب غلبه داشتن جهت کثرت در آن، وساطت در تدبیر توسط عقل اول صورت می‌گیرد (فناری، ۱۳۸۴، ص ۳۹۱).

مهمین: مظهریت اسماء ذاتی سلبی (جلالی) حق تعالی در ملائکه مهیمه موج می‌زند و آنان را در هیمن جمال و جلال الهی قرار می‌دهد و در آن جهت وحدت و کمون غلبه دارد. از این‌روست که واسطه در تدبیر عالم قرار نمی‌گیرد (همان؛ ر.ک: ابن عربی، بی تا، ج ۲، ص ۲۵۰).

جبرئیل: اسم «العلیم» حق تعالی در جبرئیل، به‌عنوان اسم غالب است. به عبارت دیگر، جبرئیل دارای اسامی زیادی از اسماء الله است، اما این اسم (علیم) در وی غلبه دارد، و به سبب غلبه این اسم و رسالتی که دارد، واسطه در علم انسان‌هاست. این امر (وساطت در علم) جریان رساندن وحی، معراج حضرت رسول اکرم ﷺ و پرسش‌های حضرت از جبرئیل در معراج و وقایع دیگر را آشکار می‌سازد. پس علوم و معارف به بندگان، با وساطت حضرت جبرئیل و ملائکه تحت فرمانش انتقال می‌یابد.

اسرافیل: اسم «حیات» در اسرافیل، به‌عنوان اسم غالب ظهور نموده و همین امر سبب گردیده است تا او واسطه حیات الی یوم القیامه و احیای مردگان پس از نفخ صور دوم قرار گیرد و تمامی ملائکه احیاگر به‌عنوان خدمه اسرافیل خواهند بود.

میکائیل: اراده حق تعالی در میکائیل ظهور کرده و او را مظهر اسم «الإرادة» قرار داده است. این مظهریت، بقا و رزق (مادی و معنوی) همه مخلوقات را عهده‌دار او نموده است. بنابراین، همه ملائکه‌ای که عهده‌دار روزی مخلوقات هستند مأذون و تحت سیطره میکائیل هستند.

عزرائیل: مظهریت اسم «القادر» خداوند در اوست و با این اسم است که می‌تواند واسطه در میراندن تمام مخلوقات باشد. بنابراین، اماته توسط عزرائیل و ملائکه زیر دست صورت می‌پذیرد.

حال که جبرئیل، اسرافیل، میکائیل و عزرائیل مظهر چهار اسم الهی یعنی، «علم»، «قدرت»، «حیات» و «اراده» هستند، باید گفت: همان‌گونه که دیگر اسامی حق تعالی تحت سیطره این اسماء کلی الهی قرار می‌گیرند، تمامی ملائکه مادون نیز تحت سیطره و مآذون این چهار ملک قرار می‌گیرند و به وساطت و تدبیر در عالم می‌پردازند (ر.ک: فناری، ۱۳۸۴، ص ۴۰۲-۴۰۳). بنابراین، مشخص گردید که مقربان و رؤسای ملائکه مظهري بر جامع اسماء الهی نیستند و هر کدام مظهر اسماء خاصی هستند و همین عدم جامعیت سبب گردیده است تا انسان کامل بر آنان برتری بیابد (پارسا، ۱۳۶۶، ص ۳۳۳).

وظایف ملائکه

از اموری که نقل، عقل و شهود به‌طور هماهنگ آن را تأیید می‌کنند، مسئله باواسطه بودن نظام عالم است؛ بدین معنا که احکام وحدت بر هویت مطلق خداوند در مقام ظهور، غلبه دارد و در وحدت ذاتی، مجالی برای اسماء تفصیلی نیست. از سوی دیگر، در مظاهر تفصیلی، که در عالم خارج ظاهر می‌شود، احکام کثرت، غالب بر وحدت است. از این رو، برای ارتباط آن وحدت ذاتی و کثرات امکانی و سرازیر شدن فیض از بالا به پایین، باید واسطه‌هایی باشد که احکام کثرت بر آنها غلبه نداشته باشد، و قادر باشد کثرات را در عالم خلق کند. پس فرایند ظهور کثرات بدون این وسایط غیرممکن خواهد بود. برخی از این واسطه‌های فیض الهی، ملائکه هستند.

به عبارت دیگر، برای ایجاد سنخیت و تناسب بین حق تعالی، که از وحدت ذاتی برخوردار است، و کثرات امکانی (موجودات مادی) به موجوداتی نیاز است که نقش واسطه را داشته باشند و کثرت محض نداشته باشند.

صدرالمؤمنین در تأیید وسایط عالم، می‌گوید: ذات خداوند متعال برتر از آن است که بی‌واسطه، فاعل فعل جزئی متغیر باشد. هر کس چنین نسبتی به خداوند دهد، یا حقیقت ربوبیت و معنای الاهیت را نشناخته «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ» و یا به معنای فاعلیت و تأثیر آگاهی پیدا نکرده است و نمی‌داند که وجود هر معلولی نسبت به فاعل قریب او، مانند وجود اشعه و روشنائی نسبت به روشنایی بخش و کلام نسبت به متکلم است، نه مثل وجود ساختمان نسبت به بنا. هر کس که در علم و حکمت الهی، که برتر از علوم طبیعی است ثابت قدم و

استوار باشد شکی ندارد که همه موجودات - بدون دخالت زمان و مکان - فعل خداوند هستند، ولی با تسخیر نیروها و نفوس و طبایع، خداوند محیی و ممیت و رزاق و هادی و مضل است، ولی مباشر و واسطه برای احیا، واسطه‌ای است که «اسرافیل» نام دارد؛ و برای اماته، «عزرائیل» است؛ ملکی که ارواح را از بدن‌ها و بدن‌ها را از غذاها و غذاها را از خاک جدا می‌کند؛ و برای روزی، «میکائیل» است که مقدار و وزن غذاها را می‌داند؛ و برای هدایت «جبرئیل» است؛ و... برای هر یک از این ملائکه، یاران و لشکریانی است از نیروهایی که مسخر اوامر الهی اند (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱، ج ۸، ص ۱۱۸-۱۱۹).

اکنون به اختصار به ذکر سه دسته از ملائکه و وظایف ایشان در متون عرفانی اشاره می‌کنیم:

ملائکه مهمین

«مهمین»، به «مقربین» متصف شده‌اند؛ زیرا واسطه‌ای (از تعینات خلقی) میان آنان و حق تعالی وجود ندارد و با عقل اول در یک رتبه قرار گرفته‌اند. این دسته از ملائکه در هیمنان و فنای ذات حق، دائم به عبادت و تسبیح تنها وجود حقیقی عالم مشغولند و هیچ وظیفه و تکلیفی نسبت به غیر حق تعالی (حتی انسان کامل) ندارند و در ایجاد عوالم نیز دخالتی ندارند. گاهی در متون دینی و عرفانی، به علت دارا نبودن حیث رسالی از پروردگار، واژه «ارواح» بر ایشان استعمال می‌شود.

مهمین دو معنای اصطلاحی دارد:

۱. «مهمین به معنی العام»: ملکی که دارای هیمنان و فنا در جمال ذات حق تعالی باشد، خواه جهت تدبیری داشته باشد و خواه نداشته باشد. در این معنا، شامل عقل اول و نفس کلی هم می‌شود.
۲. «مهمین به معنی الخاص»: ملائکه‌ای که دارای هیمنان‌اند و جهت تدبیری ندارند. در این صورت، عقل اول و نفس کلی را شامل نخواهد شد. اینجا مراد از «مهمین» دسته دوم است (ر.ک: فناری، ۱۳۸۴، ص ۴۰۷).

ملائکه مسخره

در رأس ملائکه مسخره، عقل اول یا قلم اعلا قرار دارد که سلطان عالم تدوین و تسطیر است. این گروه از ملائکه با مراتب و جایگاه متعدد، مسخر اوامر الهی هستند و به اصلاح عالم دنیا و آخرت می‌پردازند و هرگز از ذکر و تسبیح حق تعالی فارغ نمی‌شوند.

از جمله وظایف ملائکه مسخره در متون عرفانی، اعمال ذیل است:

۱. دعا برای مؤمنان گنهگار (اسماء «غفار»، «ستار» و مانند آن را متوجه این مؤمنان می‌کنند)؛
۲. دعا برای مؤمنان تائب؛ ۳. استغفار برای جمیع انسان‌ها؛ ۴. یاری و نصرت مؤمنان در قتال با دشمنان؛ ۵. واسطه در رساندن ادیان الهی؛ ۶. واسطه در الهام؛ ۷. واسطه در نفخ ارواح، ارزاق، باران و... . «فَمِنْهُمْ الْمَسْخَرُونَ فِي الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ آخَرُونَ فِي الْاسْتِغْفَارِ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ وَ مِنْهُمْ الْمَسْخَرُونَ فِي مَصَالِحِ الْعَالَمِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِالْأَرْضِ وَ مِنْهُمْ الْمَسْخَرُونَ فِي مَصَالِحِ الْعَالَمِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِالْآخِرَةِ...» (ابن عربی، بی تا، ج ۳، ص ۲۰۹؛ ج ۱، ص ۲۹۶؛ ج ۲، ص ۲۵۰).

ملائکه مدبره

ارواحی هستند که به تدبیر همه اجسام طبیعی نوری و هبائی و فلکی و عنصری و جمیع اجسام موجود در عالم می‌پردازند. این نفوس ناطقه دارای ولایت هستند و اجسام عالم را در رسیدن به سعادت یاری می‌رسانند. این بخش از ملائکه به عنوان قوای عالم، تحت فرمان نفس کل قرار می‌گیرند (همان، ج ۲، ص ۲۵۰).

نتیجه‌گیری

همواره عارفان و مفسران مسلمان با غور در اقیانوس غنی و پر گهر معارف اسلامی، در تلاش بوده‌اند با ابزار نقل، شهود و عقل به تبیین و تفسیر از آفاق و هستی پرداخته، گنجینه‌هایی را اصطیاد کنند تا در رشد و تکامل انسان گام‌های بلندی برداشته شود. بحث از قوای عالم و کارگزاران هستی، میان عارفان و فلاسفه در راستای این جهت بوده و در نتیجه، طوری تبیین شده که فهم برخی از متون معارفی را در هستی‌شناسی هموار می‌کند و ما را از تحلیل‌های ناقص و جزءنگرانه و بعضاً نادرست دور می‌سازد. از این رو، به برخی از گزارش‌های عرفانی نگاهی اجمالی کرده، و آن را در بندهایی ذیل خلاصه خواهیم کرد:

الف. ملائکه موجوداتی مادی نیستند؛ برخی مجرد عقلی (ملائکه در مرتبه عقول) و برخی تجرد مثالی (ملائکه سماوی و ارضی) دارند.

ب. ملائکه دارای اراده هستند، متها نحوه اراده در ملائکه یک‌سویه است و دایم آن را انتخاب می‌کنند که خداوند متعال طلب می‌کند.

ج. همه ملائکه عالم بالله هستند و ملائکه مقرب از علوم ویژه الهی باخبرند، و علوم در برخی از ایشان قابلیت ازدیاد دارد، هر چند ازدیاد علوم هیچ‌گاه سبب ارتقای مقام آنها نمی‌شود.

د. مراتب و جایگاه متعدد در میان ملائکه، اصنافی را در ایشان ایجاد می‌کند که - به ترتیب - در مراتب عالی هستی تا ارض هستی جای گرفته‌اند.

ه. ملائکه مظهر اسماء الهی هستند و هر یک مرتبط با اسم خاص، در عالم به وساطت می‌پردازند. اسماء کلی الهی (علم، حیات، قدرت و اراده) در چهار ملک مقرب خداوند (جبرئیل، میکائیل، عزرائیل و اسرافیل) تجلی کرده است و تمام ملائکه مادون تحت امر این چهار ملک به تدبیر عالم مشغول‌اند.

و. ملائکه رسولان و کارگزاران الهی هستند که طبق جایگاهی که دارند، مسئولیتی برعهده داشته، و به تدبیر جهان هستی مطابق اوامر الهی می‌پردازند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ابن عربی، محیی‌الدین، بی‌تا، *الفنوحات المکیه*، بیروت، دارالصادر.
- ۱۳۳۶، *انشاء الدوائر*، تصحیح و تعلیق مهدی محمد ناصرالدین، لیدن، بریل.
- ابن منظور، ۳۶۳، *لسان العرب*، قم، نشر ادب حوزه.
- اکبرآبادی، ولی محمد، ۱۳۸۳، *مخزن الاسرار، شرح مثنوی مولوی*، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی، تهران، قطره.
- آملی، سیدحیدر، ۱۳۶۷، *المقدمات من کتاب نص النصوص*، تصحیح و تعلیق هانری کرین، چ دوم، تهران، توس.
- پارسا، خواجه محمد، ۱۳۶۶، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح جلیل مسگرنژاد، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- ترکه، صائن‌الدین علی، ۱۳۷۸، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح و تعلیق محسن بیدارفر، قم، بیدار.
- جامی، عبدالرحمان، ۱۳۷۰، *نقد النصوص فی شرح نقش الفصوص*، محقق سیدجلال‌الدین آشتیانی، چ دوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.
- جنیدی، مؤیدالدین، ۱۴۲۳ق، *شرح الفصوص الحکم*، تصحیح سیدجلال‌الدین آشتیانی، قم، بوستان کتاب.
- جوهری حماد، اسماعیل، ۱۳۹۹ق، *الصحاح*، تحقیق عبدالغفور عطار، چ دوم، بیروت، دارالعلم.
- جیلی، عبدالکریم، ۲۰۰۴، *المناظر الإلهیه*، محقق و مصحح عاصم ابراهیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ، ۱۴۱۸، *انسان کامل*، تصحیح و تعلیق ابوعبدالرحمان صلاح بن محمد بن عویصه، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- حسن‌زاده آملی، حسن، ۱۳۷۸، *ممد الهمم*، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.
- موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۰، *آداب الصلوة*، چ هفتم، قم، مؤسسه نشر آثار امام خمینی.
- رازی، فخرالدین، ۱۴۲۰ق، *مفاتیح الغیب*، چ سوم، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- شعرانی، عبدالوهاب، ۱۴۱۸ق، *البواقیت و الجواهر فی عقائد الاکابر*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، مؤسسه تاریخ العربی.
- صدرالمتألهین، ۱۳۶۶، *تفسیر القرآن الکریم*، تحقیق محمد خواجوی، قم، بیدار.
- ، ۱۹۸۱، *اسفار اربعه*، چ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- ، ۱۳۶۰، *الشواهد الربوبیه*، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، مشهد، مرکز الجامعی للنشر.
- ، ۱۳۵۴، *المبدأ و المعاد*، تصحیح و تعلیق سیدجلال‌الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران.
- ، ۱۳۷۸، *رساله الحدوث*، تصحیح تعلیق دکتر سیدحسین موسویان، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- ، ۱۳۸۳، *شرح اصول کافی*، محقق مصحح محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ، ۱۳۷۵، *مجموعه رسائل فلسفی*، تصحیح و تعلیق حامد ناجی اصفهانی، تهران، حکمت.
- ، ۱۳۶۳، *مفاتیح الغیب*، تصحیح محمد خواجوی، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیرالقرآن*، چ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

فراهیدی، خلیل احمد، ۱۴۱۴ق، *العین*، قم، اسوه.

فرغانی، سعیدالدین، ۱۴۲۸ق، *متهی المدارک فی شرح تائیه ابن فارض*، تصحیح و تعلیق عاصم ابراهیم الکیالی

الحسینی الشاذلی الدرقاوی، بیروت، دارالکتب العلمیه.

فناری، حمزه، ۱۳۸۴، *مصباح الانس*، تصحیح محمد خواجوی، چ دوم، تهران مولی.

قیصری، داود، ۱۳۸۳، *شرح فصوص الحکم*، تصحیح و تعلیق سیدجلال الدین آشتیانی، تهران، انتشارات

علمی فرهنگی.

کاشانی، عبدالرزاق، ۱۳۷۰، *شرح فصوص الحکم*، قم، بیدار، چ چهارم.

نابلسی، عبدالغنی، ۱۴۲۹ق، *جواهر النصوص فی شرح الفصوص*، تصحیح عاصم ابراهیم الکیالی الحسینی الشاذلی

الدرقاوی، بیروت، دارالکتب العلمیه.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی